

سلی نویسی

مبهنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان برد گوی

سعدی

چه خوش گفت فردوسی باک زاد که رحمت بر آن تربت باک باد

نظامی

سخنکوی پیشینه دانای توس که آراست روی سخن چون عروس

مکتوب

در شماره اخیر مجله که دومین مقاله ارادتمند راجع بتاریخ ادبیات درج شده در دو موضع بعد از کلمه اذواء علامت استفهام گذارده اند بدیهی است که این تصرف از طرف مصحح مجله و بدون اطلاع آن فاضل محترم بوده است زیرا هنگام طبع مجله در شهر تشریف نداشتید .

خواهشمندم بمصحح محترم تذکر دهید که این نوع تصرف در مقالات دیگران بهیچ تاویل جایز نیست و تاکنون هم معمول نبوده است . اگر برمندرجات مقاله اعتراض یا اشکالی داشته باشند باید جداگانه بنویسند و با اجازه و اطلاع مدیر و رئیس مجله ذیل عنوان جدا کنند .

کلمه اذواء هم صحیح است .

اعتراض فاضل محترم بجاست و درغیبت اینجانب هنگام مسافرت اصفهان

این اتفاق رخ داده

وحید

خاور و باختر (۱)

ترجمه عبدالعزیز آرمند

قربانیهای اقیانوس از اشعار ویکتور هوگو

آه ! چه بسا دریا نوردان و ناخدايان که با سرور و شادی بسفرهای

در دست دریا رفتند و عاقبت در این افق تاریک و حزن آمیز ناپدید گشتند !

در ذیل این هزان تازه همواره شعرای بزرگ شرق و غرب در موضوعات مشترك مورد مقایسه قرار خواهند گرفت و در شماره ۱۰۰ ذیل همین عنوان در همین موضوع قطعه از شعرای بزرگ ایران نگاشته و اهل ذوق و ادب را بخواندن دعوت میکنیم

وحید

چه بسیار بنوایان که در شبان تیره اسیر امواج دیوآسا شده در اقیانوس
بی پایان غریبانه جان تسلیم کردند !

چه بسا ناخدایان باکار گران کشتی طعمه دریا شدند و آرزوهای دراز را
با خود بگردابهای هراس انگیز فرو بردند !

طوفان از دفتر حیات غرق شدگان تمام صفحات را بر کند و باورزش
بادی بر روی موجهای کف آلود پراکنده کرد !

گوئی دریای خروشنده بر این بیچارگان شیخون سختی زده سپس
اسرا و غنائم را فیروزمندانه بدست امواج سپرده است .

هر موجی عبورکنان غنیمتی با خود همراه دارد : یک موج کشتی را
بفارت میراید و موج دیگر کشتیبانان را بسارت میبرد .

ای تیره بختان کمره ! کسی سرانجام شمارا در اعماق گردابها نمیداند !
شمار در صحنه تاریک دریا و در میانه امواج کوه پیکر غلط میخورید و
پیشانیهای بیحس و رنگ رفته شما بپخته سنگهای نامعلومی مصادف میشود !

آه ! چه بسیار پدران و مادران فرتوت که هر روز در ساحل دریایانتظار
جگر گوشگان خود نشستند و دیدگان یفروغ را بدور نمای وحشت انگیز دریا
دوختند که شاید فرزندان سفر کرده خود را بار دیگر ببینند :

دریغا ! که چشم منتظران در این آرزو سپید شد و آخر حسرت
دبهار آنان را با خود بگور بردند :

این سالخورده های چشم براه از هراتازه واردی سؤال میکردند :
« فرزندان ما کجا هستند ؟ در کدام قطه رحل اقامت افکنده اند ؟ آیا
نور دیدگان ما فرمانروایان جزایری شده اند و یا اینکه برای خاطر احل پر
نعمت تری ما را در اینجا ترك گفته اند ؟ »

بعد از چندی آثار و نشانه های شمام ازین میرود . گناید بیچار شما
در آب و نام شما از خاطرها محو میشود .

زمانه که تاریکی حوادث را باظلمت نسیان تاریکتر میکند. این اقیانوس مظلوم را با بایک برده تیره فراموشی مستور مینماید، بزودی این هیکل خیالی شما از انتظار خویشاوندان دور و ناپدید میشود. هر یک خود را بکاری مشغول میسازد و دیگر نامی از شما بر زبان نمیآورد: یکی قایقرانی میکند و دیگری با گاو آهن خود زمین را شخم میزند، کجایند آن دوستان عزیز؟

کجایند آنهایی که همیشه لاف مردانگی میزدند و سینه را سپر بلای شما قرار میدادند؟ چرا همه شما را فراموش کردند؟ چرا پیاد شما قطره اشکی هم از دیده نثار نمیکنند؟ آری تمام این شبهای دیجور که طوفان سهمگین صقحه اقیانوس را فرا گرفته و امواج عظیم هنگامه غریبی بر پا کرده است. فقط زندهای بیوه شما هستند که با رخسار پریده رنگ ودلی پرازاندوه با انتظار شما نشسته اند. این بخت برگشتگان از زیادی انتظار خسته شده باز هم با آههای جانسوز شما را بخاطر میآورند و خاکستر اجاق قلب خود را زیر رو میکنند.

چیزی نمیگذرد که این زندهای با وفا نیز بعد از اینهمه رنج و حزن بدلی سوزان و چشمی نگران بد رود زندگانی میگویند! اکنون مادران و پدران داغ دیده و زندهای با عاطفه شما همه از این کهنه خاکدان رخت بر بسته در گورستان تنگی مدفون شده اند!

هیبت! این وجودهای گرانبها که بخواب ابدی فرو رفته اند چگونه میتوانند سر از گور تیره بدر کرده سرگذشت شما را برای ما حکایت کنند؟ در این گورستان غمناک دیگر کسی نیست که نام شما را بداند و سخنی بر زبان راند. هر چه از شما پرسش میکنیم جز انعکاس صدای خودمان چیز دیگری نمیشنوم از سنگریزه ناچیز گرفته تا یاید مجنون سبزه که موسم خزان روی قبرها برک افشانی میکند و آوازه ساده و یکنواخت قبری که از گوشه پل کهنه بلند است، کوچکترین نشانه از شما دیده نمیشود.

هان ای امواج عظیم : این دریا نوردانی که در شبهای تاریک ناپدید شده‌اند . اکنون کجائید ؟

ای موجهای دریا ! شما شاهد چه سرگذشتهای شوم و حزن انگیزی هستید ! چه بسیار فرزندان را در لجه دریا غرق و از لذت حیات محروم کرده‌اید ! مادران بیچاره آنها بزانو درآمده برای استرحام از سستبه کاری شما دستهای لرزان را باسما بلند میکنند و بسوی یزدان بخشنده نیازهای سوزان میفرستند ! هان ای امواجی که از مادران داغدیده وحشت دارید ! شما در موقع جزر ومد و هنگام غروب آفتاب که با آوازه‌های یأس آمیز بطرف مامیائید . این واقعات شوم را حکایت میکنید .

آثار انجمن نظامی

غزل

میروم از کوبت اما تابم هجوریم نیست ناز پرورد وصالم طاقت دوریم نیست
 از چنین جسمی که هر عضوش بدردی مبتلاست با کدامین سخت جانی چشم رنجوریم نیست
 در کنار او است آرام ولی از یاس شرم حاصل قریم کم از محرومی دوریم نیست
 چون سرانجامش زیاد مرگ غافل گشتن است از می دولت همان خوشتر که مخموریم نیست
 میروم ز این سبز چادر رخت بیرون میبرم آفتابم زیر دامن جای مستوریم نیست
 آه از این بیطالعی یارب که چون ملک خراب گنج دودل دارم اما بخت معوریم نیست
 جا بدوزخ کرده ام از آتش پیری امیر
 زان سبب هر گز نصیبی ز این همه حوریم نیست

امیر فیروز کوهی

غزل

کیست آن پرده نشین کاین همه افسانه از اوست خویش از دوست از دشمن و یارانه از اوست
 یکی داده جنون برد گری داده خرد دانش عاقل از او غفلت دیوانه از اوست
 صبر بر درد نه از همت مردانه ماست درد از صبر ازو همت مردانه از اوست